

سیری در مضامین و معانی زهد در اشعار سنایی غزنوی و ابو اسحاق البیری

سیدمهدی مسبوق^{۱*}، کبری الوار^۲، علی عزیزی^۳

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران
۲. کارشناس ارشد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران
۳. کارشناس ارشد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

پذیرش: ۹۱/۳/۲۱

دریافت: ۹۱/۱/۱۸

چکیده

یکی از حوزه‌های نسبتاً گسترده پژوهش در ادبیات تطبیقی معاصر، حوزه مضامین و موضوعات است. موضوع، یک ماده تاریخی و فرهنگی و از عناصر تشکیل‌دهنده متن است، از این رو قابلیت تحلیل و بررسی را دارد. برخی از موضوعات و مضامین، فراملی و جهان‌شمولند؛ مانند زندگی و مرگ، خیر و شر، دادگری و ستمگری، عشق و نفرت، جوانمردی و سخاوت و... . مطالعه تطبیقی در حوزه مزبور می‌تواند به تبیین فصلی هرچند کوتاه، از تاریخ افکار و عقاید و فرهنگ دو یا چند ملت در طول تاریخ بینجامد و خاستگاه برخی از آن‌ها را نیز مشخص کند. از جمله موضوعات فراملی و مورد اختلاف در فرهنگ اسلامی و سایر ادیان الهی، موضوع زهد است که مکاتب فکری و عقیدتی مختلف، تعاریف متفاوت و گاه متناقضی از آن ارائه داده‌اند. مفهوم زهد وارد حوزه ادبیات نیز شده و بر همین اساس، برخی از شعرا زهدسرا نامیده شده‌اند که از جمله آنان سنایی غزنوی و ابواسحاق البیری دو شاعر نامی در ادب فارسی و عربی هستند. در پژوهش حاضر برآنیم که در چشم اندازی تطبیقی، انگیزه‌های این دو شاعر در روی آوردن به شعر زهد و نحوه نگرش آن‌ها به دنیا و دلبستگی‌های آن را مورد بررسی قرار دهیم تا به تعریف و کارکرد زهد در حوزه ادبیات دست یابیم و نشان دهیم که با وجود ماندگی‌های بسیار در رویکرد این دو شاعر به مفهوم زهد، تفاوت‌های قابل‌ملاحظه‌ای هم بین آن دو وجود دارد.

واژگان کلیدی: سنایی، البیری، زهد، شعر، مضامین.

۱. مقدمه

موضوع و مضمون از جمله حوزه‌های نسبتاً گسترده پژوهش در ادبیات تطبیقی معاصر است. مضمون را «موضوع دل‌مشغولی یا علاقه عام آدمی» گفته‌اند (سمیعی، ۱۳۸۶: ۵۰). مطالعه موضوعات و مضامین در آغاز با مخالفت‌ها و انتقادهای شدیدی از سوی برخی تطبیقگران فرانسوی مواجه شد. معروف است که پل هازار^۱، تطبیقگر مشهور فرانسه، «پرداختن به این حوزه را بر پژوهشگران ادبیات تطبیقی تحریم کرده بود» (برونیل^۲ و همکاران، ۱۹۹۶: ۱۲۹). یکی از دلایل اصلی منتقدان، این بود که موضوع و مضمون، چیزی جز ماده خام ادبیات نیست (همان)؛ با این همه، مطالعه تطبیقی موضوعات و مضامین، عرصه نسبتاً گسترده و پررونقی در تطبیقگری ادبی معاصر است. اهمیت این حوزه زمانی بیشتر احساس می‌شود که بدانیم بسیاری از موضوعات و مضامین، فراملی و جهان‌شمولند و در ادبیات ملت‌های مختلف، نمودهای کم و بیش یکسانی دارند؛ مضامینی چون مرگ، تولد، عدالت، صلح، جنگ، عشق، خیر و شر، دوستی، ایثار، آزادی و... البته گاه می‌توان علل این همسانی‌ها را در ادبیات شفاهی، اساطیر، کهن‌الگوها یا ضمیر ناخودآگاه ملت‌ها جست‌وجو کرد. با مطالعه در این زمینه می‌توانیم بخشی از تاریخ اندیشه‌ها و عقاید دو یا چند ملت را در طول تاریخ بشناسیم، ردپای برخی از موضوعات دخیل در آثار ادبی و فرهنگی دیگر ملت‌ها را دنبال کنیم و تأثیرگذاری و اثرپذیری در حوزه برخی از مضامین و موضوعات را از توارد و مشابهت‌هایی که حاصل اتفاق هستند، تمییز دهیم.

یکی از موضوعات مهم در فرهنگ بشری و به‌ویژه در اندیشه و ادبیات اسلامی، مسئله زهد است. مفهوم زهد از آموزه‌های دینی و از مناقشه‌آمیزترین مفاهیم در فرهنگ و ادب فارسی و عربی است که از جمله دلایل آن، آمیختگی با فلسفه یونانی، کلام اسلامی و افکار و اندیشه‌های صوفیانه است، تا جایی که این مفهوم در برخی موارد، وضوح معنایی خود را از دست داده و هر گروه فکری و عقیدتی با توجه به آموزه‌ها و اصول اساسی خود، تعریفی از آن ارائه کرده‌اند که این تفاوت‌ها و گاه تناقض‌ها در بار معنایی مفهوم زهد، به تفاوت دیدگاه‌ها و در نتیجه، استفاده ابزاری از آن منجر شده است.

از جمله عرصه‌های ظهور مفهوم زهد به‌صورت گسترده و متنوع، ادبیات کلاسیک فارسی و

عربی است که نمایندگان و شخصیت‌های مطرح و برجسته‌ای را در این حوزه پرورش داده و این نمایندگان آثار ادبی بدیعی را در عرصه زهدیات به ارمغان آورده‌اند. از جمله این شخصیت‌ها می‌توان به حکیم سنایی غزنوی در ادب فارسی و ابواسحاق البیری در ادب عربی اشاره کرد که زهد و مضامین مربوط به آن را نقطه عطف شعر خود ساخته‌اند و به طرح مفاهیم مشترکی پرداخته‌اند که نشان‌دهنده زیربنای اندیشه و آینه تمام‌نمای جامعه عصر غزنوی در ایران و عصر ملوک‌الطوائف در اندلس بوده است. این دو شاعر برجسته، معانی والای تربیتی، اجتماعی و عرفانی را در قالب شعر زهد^۲ با بیانی شیوا و دلپذیر بیان کرده‌اند که این مسئله از مهم‌ترین محورها و وجوه اشتراک بین این دو شاعر است؛ همچنین همسانی‌های معنایی بسیاری در آثار این دو بزرگوار دیده می‌شود که بیانگر هم‌اندیشی و همفکری این دو زاهد نامی ایرانی و عربی هست.

در این پژوهش برآنیم در چشم‌اندازی تطبیقی و بر اساس مکتب ادبیات تطبیقی آمریکا به بررسی تطبیقی آرا و عقاید این دو شاعر توانمند در حوزه زهدیات بپردازیم تا بتوانیم به پرسش‌های زیر پاسخ گوئیم:

۱. وجوه اشتراک و افتراق زهدیات سنایی و البیری چیست؟
۲. آیا نحوه نگرش آن‌ها به دنیا و دل‌بستگی‌های آن یکسان است؟
۳. آیا آن دو در روی آوردن به شعر زهد، انگیزه و هدف یکسانی دارند؟

۲. پیشینه پژوهش

سنایی و البیری در زهد و عرفان از جایگاه درخوری در ادب پارسی و تازی برخوردارند و مورد توجه و اهتمام پژوهندگان و علاقه‌مندان ادب فارسی و عربی بوده و هستند. از جمله پژوهش‌هایی که درباره اشعار زهدی سنایی صورت گرفته، پایان‌نامه‌ای با عنوان «زهدپذیری و زهدستیزی در اشعار سنایی غزنوی» نوشته خدا رحم تقوی‌نژاد (دانشگاه آزاد اسلامی، واحد دزفول، ۱۳۸۳) است که نویسنده در آن پس از بررسی منشأ زهد و سیر تحول آن در ادب فارسی، معانی و مضامین زهدیات سنایی و آفت‌ها و لغزشگاه‌های زاهدان و جلوه‌های دنیا را از نگاه او مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. در زمینه ادبیات تطبیقی نیز پژوهشی

بین سنایی و ابوالعتاهیه، شاعر نامدار زهدسرای ادب عربی، در دست است با عنوان «موازنه زهدیات ابوالعتاهیه با زهدیات سنایی در حدیقه الحقیقه» نوشته مرتضی قائمی (رساله دکتری دانشگاه تهران، ۱۳۸۳) که نویسنده در آن آبشخور فکری این دو شاعر و وجوه اشتراک و افتراق زهدیات آن‌ها را در دو سطح صورت و معنا مورد بررسی قرار داده است.

اما در خصوص البیری، جدای از کتاب‌های تاریخ ادبیات که به بررسی زندگی و شعر او پرداخته‌اند یا کتاب‌هایی که سیر تحول شعر زهد در ادب عربی را مورد بررسی قرار داده‌اند، تاکنون پژوهش مستقلی صورت نگرفته است و تنها پژوهشی که در مورد او در دست است، پایان‌نامه‌ای با عنوان *التجربة الزهدية بين أبي العتاهية و أبي اسحاق البيري دراسة موازنة* نوشته محمود لطفی نایینی (دانشگاه ملی النجاح فلسطین، ۲۰۰۹) است که نویسنده در آن به بررسی تطبیقی زهدیات ابو العتاهیه و البیری پرداخته است. در زبان فارسی نیز تنها پژوهشی که درباره البیری صورت گرفته، مقاله‌ای است با عنوان «روابط بینامتنی قرآن و حدیث با زهدیات ابواسحاق البیری» (مجموعه مقالات همایش ملی قرآن کریم و ادب عربی، دانشگاه کردستان، ۱۳۹۰) که در آن به روابط بینامتنی آیات قرآنی و احادیث نبوی با زهدیات البیری پرداخته شده است؛ لذا بررسی و تحلیل زهدیات سنایی و البیری با رویکرد تطبیقی، پژوهشی کاملاً نو است.

۳. مفهوم‌شناسی زهد

زهد در لغت به معنای روی بازگرداندن از چیزی است به واسطه حقیر شمردن آن چیز و الشیء الزهید یعنی چیز اندک (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۱۸۷۶).

در بیان معنای اصطلاحی زهد تعاریف متعددی ارائه شده است، تا جایی که:

گاهی، به اعتبار کف نفس، عین ورع شمرده شده و به جای آن به‌کار رفته با این تفاوت که در زهد از توجه به امور دنیوی و دروغ و گناهان پرهیز می‌شود. به عبارت روشن‌تر، اهتمام در دو جهت زهد نامیده می‌شود؛ رویگردانی از دنیا برای به‌دست آوردن آسایش عقبی، بسنده کردن به ناچیزترین بهره از حلال برای جلب خشنودی الهی (یا حقی، ۱۳۸۷: ۲۶).

در لغت‌نامه دهخدا نیز آمده است: «گرفتن اقل کفایت از حلال و ترک زاید» (دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۹،

ذیل واژه زهد).

زهد و پارسایی از آموزه‌های والای دین اسلام است. روایات نقل‌شده از پیامبر(ص) و ائمه معصومین(ع) و بزرگان صحابه درباره زهد در کتب شیعه و سنی بیانگر تأکید به این آموزه اخلاقی در زندگی فردی و اجتماعی است؛ چنانکه امام علی(ع) در معرفی زاهد و پرهیزگار می‌فرماید: «او کسی است که مهلتی که در دنیا دارا بود، غنیمت شمرد و به استقبال مرگ رفت و از عمل صالح توشه‌ای برای آخرت فراهم نمود» (خطبه/ ۷۶). در حوزه عرفان نیز مقام زهد، یکی از مراحل سیر و سلوک عارف به‌شمار آمده و در تأکید بر آن از روایات و سیره رسول گرامی اسلام (ص) و صحابه شاهد آورده‌اند.

با وجود برداشت‌های متفاوت از زهد و شیوه‌ها و نظام‌های گوناگون که در مواردی باعث رخنه‌ای بین متشرعان و صوفیان می‌شد، آنچه مورد اتفاق هر دو دسته است، مفهوم اولیه زهد به معنای ترک دنیاطلبی و خوف از عذاب الهی است که خمیرمایه عرفان اسلامی و سیر و سلوک معنوی است و از سیره پیامبر (ص) و بزرگان صحابه و اهل بیت(ع) ریشه می‌گیرد (بورونی، ۱۳۸۴: ۱۳۳). بنابراین باتوجه به تعاریف ارائه شده از زهد می‌توان چنین نتیجه گرفت که هدف زهد، زدودن بدی‌ها و کژی‌ها از نفس و پرورش درون از طریق مجاهدات خاص است.

۴. تعریف شعر زهد

شعر زهد در اصطلاح اهل ادب نوعی از شعر است که در آن شاعران به نکوهش دنیا و اخلاق مردم دنیاطلب و امثال آن مضامین می‌پردازند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۴۳۷). همچنین در تعریف شعر زهد چنین آمده است: «زهد عبارت است از بیان معانی زهد و تحقیق و توحید و عرفان در تعبیرات شاعرانه، توحید خدا، ستایش قرآن، نعمت پیغمبر و تذکار و بیان آنچه مکارم اخلاق خوانده می‌شود موضوع زهدیات است» (زرین‌گوب، ۱۳۸۲: ۴۸).

از آنجا که زهد مجموعه‌ای از رفتارهای ناظر به تهذیب نفس است و عمدتاً بر ایستادگی در برابر هوای نفس تأکید دارد، در زبان نظم به‌صورت سروده‌هایی بیان می‌شود که مضمون بیشتر آن‌ها رهایی از وابستگی‌ها و دل‌بستگی‌های دنیوی است. سرایندهگان زهدیات ضمن بی‌ارزش دانستن دستاوردهای دنیوی و قلیل شمردن متاع دنیا، به مقتضای احوال خویش، القای برخی وجوه مشخص اخلاقی و حکمی را در نظر دارند.

از میراث فرهنگ‌های کهن نیز آنچه بیشتر با این دید همخوان باشد، در زهدیات وارد می‌شود و با یافته‌های فکری زهدیه‌سرایان، رنگ‌مایه‌ای نو می‌یابد. این شاعران تجربه مقاومت در برابر کشش دنیا را در جامه‌ای تازه عرضه می‌کنند و مجموعه افادات آنان همواره به اندیشه‌های اجتماعی رایج نظر دارد (یا حقی، ۱۳۸۷: ۲۶)؛ بنابراین زهدیه نوعی شعر تعلیمی است و در راستای اخلاقیات، ابزار تلقین نیرومندی است که با مواظ اخلاقی و دینی سنخیت دارد. از همین رهگذر است که اخلاقیات بخش عمده‌ای از محتوای شعر زهد را در بر می‌گیرد (همان).

۵. شعر زهد در ادب فارسی

نخستین تجربه‌های شعر زهد در ادب فارسی متعلق به شاعران «کرامی» در عصر سامانی است. در شعر این شاعران از عزلت، دوری گزیدن از لذت‌های دنیوی و قناعت سخن رفته است. از جمله این شاعران می‌توان به ابودر بوزجانی اشاره کرد که در اندک شعرهایی که از او بر جای مانده، از مضامین زهد همچون عزلت‌گزینی، مرگاندیشی و پرهیز از لذت‌های دنیوی سخن می‌گوید. گفتنی است که مضامین زهد تقریباً در میان همه شاعران دیده می‌شود، به طوری که حتی در میان اشعار شاعران شادی‌خواری همچون منوچهری نیز می‌توان ردپایی از آن‌ها یافت. اما باید گفت که شعر زهد تا پیش از سنایی هرگز به خلاقیت و شکوفایی و استقلال دست نیافت؛ هرچند شاعران بسیاری در این زمینه طبع‌آزمایی کردند؛ چنانکه استاد شفیعی کدکنی می‌گوید:

نخستین نمونه‌های بازمانده از شعر دری که به آغاز قرن سوم می‌رسد دارای زمینه‌های کاملاً زهدی است؛ از رودکی تا سنایی و حتی منوچهری شادی‌خوار، اما این سنایی است که این مضمون را به‌عنوان مرکز خلاقیت خود قرار داده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۴۷-۵۱).

از جمله شناخته‌شده‌ترین شاعران زهدسرا در ادب فارسی تا پیش از سنایی، رودکی، کسایی و ناصر خسرو قبادیانی هستند، اما با سنایی، شعر زهد رویکردی جدید یافت که آن آمیختگی زهد و عرفان است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت روح عرفانی بر آن چیره شد و در عرفان مستحیل گشت.

۶. شعر زهد در ادب عربی

در مورد پیدایش شعر زهد در ادب عربی میان پژوهشگران اختلاف نظر است. گروهی

ریشه‌های آن را در ادبیات جاهلی جست‌وجو می‌کنند و شاعرانی چون عدی بن زید عبادی و امیه بن ابی صلت را پیشتاز آن می‌دانند (اسماعیل، ۱۹۸۰: ۲۸۸).

برخی نیز بر این باورند که شعر زهد در ادب عربی پس از اسلام و تحت تأثیر آموزه‌های اسلامی رشد کرد و از آیات قرآنی و سنت نبوی تأثیر پذیرفت (ضیف، ۱۹۵۲: ۳۴). هرچند هر دو نظر با کمی شدت و حدت درست به نظر می‌رسند ولی ظهور جدی شعر زهد در ادب عربی، اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم است که مقارن است با پدید آمدن جریان‌های فکری که از روحیه انقلابی ژرفی برخوردار بودند و به صورت واکنشی تند به مقابله با لهو و لعب و بی‌بندوباری حاکم بر جامعه عصر عباسی برخاستند و به زهد و تقوای الهی، ساده‌زیستی، قناعت و یاد مرگ فرا می‌خواندند و از قرن سوم به بعد رفته‌رفته رنگ صوفیانه به خود گرفتند. ابوالعتاهیه (۱۳۰-۲۱۸ ه‍.ق) از نامدارترین شعرای این رویکرد به‌شمار می‌رود.

اندلس که از اواخر قرن اول هجری تا نیمه‌های قرن نهم، یعنی از سال ۹۲ تا ۸۹۸ هجری شاهد حضور مسلمانان و نشر تعالیم و آموزه‌های اسلامی بود، از شعر زهد به‌عنوان یکی از مضامین مورد اهتمام شعرای مسلمان بی‌بهره نماند. بارزترین ویژگی زهدیات شعرای اندلس رویکرد اخلاقی و اسلامی آن بود که در آن با زبانی شاعرانه مردم را به ارزش‌های اخلاقی و رویگردانی از خواهش‌های نفسانی دعوت می‌کردند.

شعر زهد در ادبیات اندلس از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شد و شعرای زیادی به این مضمون روی آوردند؛ تا جایی که حتی «موشحات» که قالبی غنایی و در خور تغزل و خمربه‌سرایی بود نیز گاه به مضامین زهد روی می‌آورد. عوامل مختلفی باعث کثرت شعر زهد در اندلس شد که برخی از آنها به آشفتگی و نابسامانی اوضاع سیاسی اجتماعی اندلس برمی‌گردد و همچنین شعر زهد واکنشی بود در برابر گروهی که غرق در مادیات شده و معنویات را فرو نهاده بودند.

۷. زهدیات سنایی

سنایی غزنوی، شاعر، حکیم و عارف بزرگ قرن پنجم و اوایل قرن ششم است. در آثار او می‌توان از همه مفاهیم و معانی زهدی و عرفانی ردپایی پیدا کرد. تمامی اندیشه‌های اساسی تصوف در شعر او تجلی یافته‌اند و بی‌دلیل نیست که مورد توجه کسانی قرار گرفته که بعد

از او در حیطهٔ ادب و عرفان وارد شده‌اند. بعد از سنایی، مضامین عرفانی از رایج‌ترین مضامین شعر فارسی است، به گونه‌ای که هرکس در خود طبع و ذوقی شاعرانه یافته حداقل چند بیتی در حال و هوای عرفانی سروده است. با این حال هنوز شعر سنایی را آغازگر و نقطهٔ عطف این راه می‌دانند و همچنان شعر او در صدر این‌گونه آثار شعری قرار دارد و: با اینکه صدها گویندهٔ بزرگ و چندین نابغهٔ بی‌همتای عالم ادب و عرفان از قبیل عطار و مولوی بعد از سنایی به زمینهٔ این‌گونه تجارب روحی روی آوردند، باز هم شعر سنایی همچنان در اوج قرار دارد، چه در قصایدش و چه در غزلیات و چه در حدیقه (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۴).

۸. زهدیات البیری^۴

ابواسحاق البیری شاعر و عارف بزرگ قرن پنجم، از بزرگ‌ترین شعرای زهدسرا در ادب عربی به‌شمار می‌رود، چنانکه احسان عباس، منتقد نامدار معاصر در مورد جایگاه او در شعر زهد می‌گوید:

به نظر من البیری نه تنها در ادب اندلسی که در ادب عربی، شعر زهد را با شور و عاطفهٔ آتشین و لحن غمگینانه‌اش که حاکی از ضعف آدمی در برابر فریبندگی‌های دنیوی و ایستادگی در برابر خواهش‌های نفسانی است به اوج رساند. هنگامی که او بر گناهانش گریه می‌کند احساس می‌کند که از این عالم خاکی دل بریده و از آن گسسته است (عباس، ۱۹۶۲: ۱۳۶). بیشتر شعر البیری در پی حملهٔ مسیحیان به اندلس از بین رفته و تنها حدود ۸۰۰ بیت از او به جای مانده است. در میان این سروده‌ها از قطعه‌های کوتاه و چهار بیتی تا قصاید بیش از ۱۱۰ بیت دیده نمی‌شود. موضوع بیشتر این اشعار زهد و نکوهش دنیاپرستی است، هر چند قصایدی نیز در مرثیه، مدح و هجا دارد. ویژگی بارز اشعار ابواسحاق، سادگی و روانی آن‌ها است.

معانی و تعبیر ساده، در قالب الفاظ و واژگان متداول و عامه فهم، اشعار او را اغلب به صورت اندرزهایی منظوم در آورده است. این خصوصیت با رویکرد دینی و اجتماعی ابواسحاق نیز تناسب داشته و نشان از این دارد که وی زاهدی عزلت‌طلب و مردم‌گریز نیست و مشارکت در امور اجتماعی و سیاسی را حق خود می‌داند (الدایه، ۲۰۰۸: ۱۲). سخن گفتن به زبان تودهٔ مردم و بهره‌گیری از علایق و حساسیت‌های آنان، همواره

ابزاری سودمند در اختیار البیری بوده است. قصیده نونیه ابواسحاق در ذم یهود نمونه‌ای از این سازگاری با شیوه بیان و روحیات توده مردم است و این عوامل روی هم رفته، چه از لحاظ بینش و چه از لحاظ زبان، از ابواسحاق، شاعری عامه‌پسند ساخته است.

۹. مضامین زهد در اشعار سنایی و البیری

۹-۱. مرگاندیشی

یکی از اندیشه‌های اساسی در شعر سنایی، تجربه مرگ و تأمل در پدیدارشناسی آن است. بی‌گمان قبل از سنایی کسی تا بدین حد، چشم‌اندازهای گوناگون این مسئله را بدین خوبی، در شعر فارسی تصویر نکرده است. سنایی بدین پدیده به دیده عرفانی، مذهبی و اجتماعی می‌نگرد و تأملات ژرف، در باب آن دارد که بدون شک در تاریخ شعر فارسی بی‌سابقه است. بی‌گمان سنایی به لحاظ روان‌شناسی فردی، به مسئله مرگ وابستگی خاصی داشته است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۰۹). این وابستگی به حدی می‌رسد که وی از مرگ به‌عنوان «مایه حیات اهل دین و عدالت و هدیه» یاد می‌کند و معتقد است که مرگ نه تنها بد نیست، بلکه انسان باید با آغوش باز آن را بپذیرد:

مسئله مرگ در نگاه سنایی چنان دلنشین و دلپذیر است که آن را بر زندگی دنیوی ترجیح می‌دهد و نگاه مثبت و پذیرنده خود را به این مقوله این‌گونه توجیه و تفسیر می‌کند:

مرگ هدیه است نذر داننده هدیه دان میهمان ناخواننده

مرگ چون نمود هیچ منال بدل و جان همی کن استقبال

(سنایی، ۱۳۸۸: ۲۹۲)

کی باشد کین قفس بپردازم در باغ الهی آشیان سازم

با روی نهفتگان دل، یکدم در پرده غیب عشق‌ها بازم

(سنایی، ۱۳۵۴: ۳۷۱)

به باور او مرگ، مایه آرامش و عامل نجات انسان از سرای فساد و قفس دنیا است. او در توجیحات خود تماماً به مفاهیم و استدلال‌های عرفانی و زاهدانه نظر دارد و این اوج عرفان و زهد شاعر است که باعث می‌شود مرگ را آرزو کند تا به غایت و نهایت و نتیجه زهد و

عرفان خود برسد. البته باید به این مسئله نیز توجه داشت که وقتی شاعر از واژه مرگ در اشعار خود بهره می‌جوید، همواره به مرگ واقعی نظر ندارد، بلکه از این پدیده برای تشبیه و عمق‌بخشی به معانی موردنظر خود استفاده می‌کند تا از این رهگذر بر مخاطب تأثیر بگذارد و مفهوم زاهدانه و عرفانی موردنظر خود را مطرح کند؛ به عنوان مثال او در بیتی می‌گوید:

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی کزین زندگانی چو مردی بمانی

(همان: ۶۷۵)

سنایی علاوه بر این که از مرگ ارادی سخن می‌گوید و مرگ ارادی مفهومی کاملاً عرفانی دارد، زیرا شاعر مردن از چیزی را مطرح می‌کند که این مفهوم به معنای چشم‌پوشی از متاع و لذت‌های دنیوی و رهاندن خود از آن و عدم تعلق نسبت به آن است و این بیت یادآور حدیث «موتوا قبل أن تموتوا» است و جنبه آموزشی، روان‌شناسانه و اخلاقی دارد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۱۰).

سنایی علاوه بر اینکه از مرگ واقعی، یعنی مرگ جسم و تن، سخن می‌گوید و نگاه خوشبینانه خود را به آن عرضه می‌کند، از مرگ معنوی انسان نیز سخن به میان می‌آورد و معتقد است که مرگ تنها محدود به جسم و تن مادی و دنیوی نیست، بلکه به محض غفلت و ناآگاهی آدمی، مرگ دیگری نیز در انسان به وقوع می‌پیوندد که همان مرگ معنوی است. سنایی در این مورد برخلاف نگاه خوشبینانه‌ای که به مرگ واقعی دارد، نگاهی بسیار بدبینانه، غضبناک و خشم‌آلود و تأسف‌آور نیز دارد و عواملی مانند جهل و بی‌خردی را که نقطه مقابل عقل هستند، به عنوان مسبب و عامل مرگ معنوی انسان مطرح می‌کند:

مردگی، جهل و زندگی دین است هر چه گفتند مغز آن، این است

(سنایی، ۱۳۸۸: ۶۴)

در هوس عالمی نبینی سود از هوسا زنده ای، بمیری زود

(همان: ۱۹۶)

مرده ای، زان شدی اسیر هوس دیده از مردگان کشد کرکس

(همان: ۲۵۰)

در جهانی که عقل و ایمان هست مردن جسم، زادن جان است

تن فدا کن که در جهان سخن جان شود زنده، چو بمیرد تن

دشمن جان تنست، خاکش دار کعبه حق دلست، پاکش دار
مرگ، هدیه است نزد داننده هدیه دان میهمان ناخوانده

(همان: ۲۹۲)

در ابیات فوق، سنایی دیدگاه متفاوت و نامتعارف خود را نسبت به مرگ ابراز می‌دارد و چهل و بی‌خردی و گرفتار هوس و تعلقات نفس شدن را عین مردگی و مردن تن را مایه حیات می‌داند. به‌طور کلی باید گفت سنایی در زمینه مرگ، دیدی بس نامتعارف و متفاوت دارد. گرچه دید سنایی به مرگ بی‌سابقه نیست و در اقوال و گفتار شیوخ متصوفه کمابیش آمده است، اما اینکه سنایی تقریباً جزء اولین کسانی است که این مقوله را وارد شعر کرده در خور تأمل و تحسین است و همین عامل است که سنایی را در ردیف شعرای مبدع و انقلابی قرار داده است.

در مورد نگاه البیری به مرگ نیز باید گفت او زاهدی است که به حقیقت مرگ ایمان دارد و دنیا را گذرگاهی می‌داند برای آخرت، پس به ندای کاروان مرگ که هر لحظه او را فرا می‌خواند، گوش می‌سپارد و با پرهیز از دنیاپرستی و بولهوسی، ندای آن را لبیک می‌گوید و منتظر است که هر آن چنگال مرگ او را در دریا، خشکی یا بیابان دریابد:

و قد رمّ رحلی و استقلت رکائبی و قد آذنتنی بالرحیل هُدائی
إلی الله أشکو جهل نفسی فأنها تمیلُ إلی الرّاحاتِ والشّهواتِ
و ما یعرف الإنسانُ أینَ وفاتهُ أ فی البرّأم فی البحر أم بفلاة

(البیری، ۱۹۷۶: ۵۲)

ترجمه: اقامتم در این دنیا به سر آمد و کاروانیان آماده سفر شدند و ساربانان بانگ سفر سر دادند. / از نادانی نفس خود به خدا شکوه می‌برم که مرا به راحت‌طلبی و شهوترانی می‌کشاند. / آدمی نمی‌داند کجا می‌میرد؛ در خشکی، دریا یا بیابان؟

البیری مرگ را هر لحظه در کمین خود می‌بیند و از اینکه غرق در گناه باشد دل‌نگران است؛ ولی در عین حال به استقبال آن می‌رود و خود را آماده پذیرش آن می‌کند. مرگ همواره جلوی چشمان او است و خوب می‌داند که مرگ، کوچک و بزرگ را در کام خود فرود می‌برد و مال و اموالشان را به تاراج می‌برد و چیزی از آن‌ها باقی نمی‌گذارد:

کم آمن للمنون لاه عن الرّدی بات مُطمئننا
صَبْحَهُ وافد المنايا فعاین الموت حین عنا

حَتَّىٰ إِذَا مَا قَضَىٰ بِكَاهُ
وَأَرْوَهُ فَمَىٰ لَحْدَهُ وَ سَأَنُوا
وَأَنْتَهَبُوا مَا لَهُ وَ شَأَنُوا
وَأَرْتَقِبِ الْمَوْتَ فَهُوَ حَاتَمٌ
حَمِيْمُهُ مَعْمُولًا مُرْتَنَا
عَلَيْهِ مِنَ التُّرَابِ سَنَا
الغارات فيمَا حوَاهُ شَنَا
يَخْتَرِمُ الطَّفْلَ وَ الْمُسْنَا

(همان: ۱۲۰)

ترجمه: چه بسا فردی که از مرگ غافل بود و به آسودگی زندگی می‌سپرد. / تا اینکه فرشته مرگ به سراغش آمد و مرگ را فرا روی خود دید. / جان سپرد و دوستان بر او شیون و زاری کردند. / او را در گورش قرار دادند و به خاک سپردند. / و هر آنچه گردآورده و انباشته بود به تاراج بردند. / پس مرگ را پیش چشم خود قرار ده که بی تردید روزی فرا خواهد رسید و خردسال و سالمند را به کام خود خواهد برد.

چنانکه پیداست، نگاه البیری به مرگ از عمق و ژرفنای مرگان‌دیشی سنایی برخوردار نیست. او نگاهی سطحی به مرگ دارد و مانند سنایی آن را مایه حیات دین و عدالت و هدیه الهی نمی‌داند. در شعر او از مرگ ارادی که مضمونی کاملاً عرفانی دارد و منظور از آن چشم‌پوشی از متاع و لذت‌های دنیوی و رهانیدن خود از قید و بند و تعلقات آن است، خبری نیست.

۹-۲. دنیاگریزی

اگر نگاهی به موضوع زهد در میان بزرگان این طریقت بیندازیم، خواهیم دید که دنیا یکی از موضوعات اصلی و محوری در شعر زهد است. در شعر سنایی نیز موضوع دنیا بخش عظیمی از زهدیات او را تشکیل می‌دهد و انعکاس گسترده‌ای در زهدیات وی دارد. او از شیوه‌های مختلف ادبی از جمله آرایه‌های ادبی همچون استعاره، کنایه، تشبیه و... بهره می‌برد تا بتواند تصویری هر چه عمیق‌تر و واضح‌تر از آن ارائه دهد، چنانکه از آن با عناوینی چون: سرای فنا، سرای فساد، منزل یک هفته‌ای، قفس، سرای مجاز، غدار، عجزه زشت، اژدها، دیوخانه، سرای اوباش، قاتل، مردار و... یاد کرده است؛ به‌عنوان مثال در مذمت دنیا می‌گوید:

ای گرفته به دست حرص و امل
دل ز دنیا و مهر او بگسل
پیر زالی، سر تو زیر بغل
آفتش، فخر و کبر و مُحْتالِیست

(سنایی، ۱۳۸۸: ۳۰۱-۳۰۲)

دنیا در چشم حکیم سنایی خوار و بی‌مقدار و سرای حرص و امل است. او برای عینی کردن و تجسم دنیا از تصاویر ادبی، به خصوص تشبیه و استعاره کمک می‌گیرد و آن را به پیرزن زشت‌روی تشبیه می‌کند؛ همان که بعدها در شعر امثال حافظ نیز نمود می‌یابد. او در بیان زودگذری و ناپایداری دنیا چنین می‌سراید:

اینکه اقلیم بیم و امید است خود یکی روزه راه خورشید است
تو که این را چو جان نگره داری گاه از آن عقل را بی‌آزاری
نیست با وی وفا و معنی یار دیده و آزموده‌ای بسیار
(همان: ۲۹۳)

همچنین در تصویری جامع از دنیا می‌گوید:

خواجه را به مردمی در بست متکا ساختم برو نشت
گفتمش: تکیه جای باشد، خوش گفت: آن را که رسته شد ز آتش...
این همه تکیه‌ها غم و هوسست تکیه‌گه رحمت خدای بسست...
این جهان در حلی و حله، نهان گنده پیربست زشت و گنده دهان...
سه طلاقش ده، ارت هیچ هش است زانکه این گنده پیر، شوی‌کش است
(همان: ۳۲۱)

البیری نیز به کرات، بی‌رغبتی خود به دنیا را بیان می‌کند و زوال‌پذیری آن را یادآور می‌شود و از مخاطب خود می‌خواهد که فریفته دنیا و تعلقات آن نشود و بدان دل نبندد:

كُلُّ امْرِئٍ كَمَا يَدِينُ يُدَانُ سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَخْلُ مِنْهُ مَكَانُ
يَا عَامِرَ الدُّنْيَا لَيْسَ كُنْهَا وَ مَا هِيَ بِأَلْتِي يَبْقَى بِهَا سُكَّانُ
تَفْنَى وَ تَبْقَى الْأَرْضُ بَعْدَكَ مَثَلَمَا يَبْقَى الْمُنَاخُ وَ تَرَحَّلُ الرُّكْبَانُ
أُسْرُ فِي الدُّنْيَا بَكْلٌ زِيَادَةٌ وَ زِيَادَتِي فِيهَا هِيَ النُّقْصَانُ
(البیری، ۱۹۷۶: ۱۱۹)

ترجمه: با آدمی همان‌گونه رفتار می‌شود که با دیگران رفتار می‌کند. پاک و منزّه است خدایی که همه جا هست. / ای که دنیا را آباد می‌کنی تا در آن منزل گزینی، در حالی که این منزل برای ساکنانش ماندگار نیست. / تواز میان می‌روی و زمین پس از تو باقی خواهد ماند، چنانکه کاروانیان می‌روند و کاروانسرا بر جای می‌ماند. / آیا با هر فزونی که (در دارایی‌هایم) پدیدار می‌شود شادمان شوم، حال آنکه این فزونی خود عین نقصان و کاستی است؟

گاه شاعر به مناظره با دنیایی می‌پردازد که او را به سوی خود فرا می‌خواند اما او درخواست آن را رد می‌کند، زیرا دنیا از نگاه او سنگی بی‌رحم، سرابی فریبنده و مرضی است ناعلاج که داخل جسم می‌شود و پزشکان نیز از درمانش ناتوانند:

نَادَتْ بِي الدُّنْيَا فَقُلْتُ لَهَا اقْصِرِي مَا عُدَّ فِي الْأَكْيَاسِ مَن لِبَّأَكِ
مَا فَوْقَ ظَهْرِكِ قَاطِنٌ أَوْ ظَاعِنٌ إِلَّا سَيْهَشَمٌ فِي نَفَالِ رَحَاكِ
أَنْتِ السَّرَابُ وَأَنْتِ دَاءٌ كَامِنٌ بَيْنَ الضُّلُوعِ فَمَا أَعَزَّ دَوَاكِ
مَا إِنَّ يَدُومَ الْفَقْرُ فَيْكِ وَلَا الْغِنَى سَيِّئَانَ فُقْرُكِ عِنْدَنَا وَغِنَاكِ
(همان: ۳۴)

ترجمه: دنیا مرا فرا خواند و به او گفتم رهايم کن که بی‌خرد است آنکه خواسته تو را لبیک گوید. / هر که بر پشت تو نشیند در سنگ آسیاب تو، خرد و متلاشی خواهد شد. / تو سراب و درد پنهانی و درمانت چقدر سخت و دشوار است! / نه فقر و تنگدستی و نه غنا و دارایی تو همیشگی است پس فقر و غنای تو در نزد ما یکسان است.

۳-۹. مذمت کاخ نشینان

اگرچه سنایی از جمله شاعرانی است که با دربار ارتباط داشت و بنابر برخی شواهد تا اواخر عمر نیز این ارتباط را کم و بیش ادامه داد، اما با نگاهی کلی به اشعار وی درمی‌یابیم که او یکی از ظلم‌ستیزترین شاعران ادب فارسی است و تازیانة انتقاد و موعظه خود را بارها بر شاهان فرود آورده است. این مسئله انسان را به تعجب وامی‌دارد که چگونه در عهدی چنان ستم‌پیشه، چنین سخن گفتن ممکن بوده است:

در جهان شاهان بسی بودند کز تیرشان پروین گسل بود و سنان
بنگرید اکنون بنات النعش وار از نیزه‌هاشان شاخ شاخ و تیرهاشان
(سنایی، ۱۳۵۴: ۱۸۳)

استاد شفيعی کدکنی درباره صراحت لحن این قصیده می‌گوید: «به دشواری می‌توان در تاریخ شعر فارسی اثری یافت که دلیرانه‌تر از این قصیده رویاروی مظالم حکام عهد ایستادگی کند» (شفيعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۲۴).

سنایی علاوه بر به‌کار بردن زبان تند و نیشدارش در اشعار مربوط به پادشاهان، گاه

شیوه بیان ملایم‌تری به کار می‌بندد و به انذار و نصیحت پادشاهان نیز می‌پردازد؛ به عنوان مثال در انذار پادشاهان می‌گوید:

من ندانم ز جمله اشرار	پرگناهی ز بی‌گناه آزار
شغل دولت که از ستم سازی	چه بود جز که گرگ و خرازی
چون ز داد و ز رای خویش شاد	چون کنی بر فرود خود بیداد...
خلق سایه است و شاه بُد پایه	پایه کژ، کژ افکند سایه...
گر چه امروز ز ابلهی ستمد	گور محشر جواب او بدهد
شاه غمخوار، نایب خردست	شاه خونخوار مرد نیست، دست

(سنایی، ۱۳۸۸: ۳۷۱-۳۷۲)

سنایی در این اشعار، ظالم را بدترین اشرار می‌داند و طبق گفته «اذا تغیر الملوک تغیر الزمان» معتقد است که بدی و کژی خلق و خوی عوام، ناشی از کژی‌های پادشاه است. در واقع زمانی که خواننده با چنین قصاید تلخ و گزنده‌ای در دیوان سنایی مواجه می‌شود، پی می‌برد که با شاعری متفاوت روبه‌رو است، زیرا این اشعار با خفقان اجتماعی و سیاسی حاکم بر روزگار شاعر هیچ‌گونه همخوانی ندارد. در روزگار سنایی، استبداد بر همه جوانب زندگی مردم سایه افکنده بود، به طوری که تمام مردم و از جمله شعرا به منظور امرار معاش به مدح و چاپلوسی روی آورده بودند و با در نظر گرفتن این مسائل است که به بزرگی سنایی بیشتر می‌توان پی برد.

البیری نیز هر چند کمابیش با دربار و صاحبان قدرت در ارتباط بود، ولی با این وجود بارها به مذمت ثروت‌اندوزی پادشاهان و قدرت‌طلبی آنان پرداخته است. او زندگی و تاج و تخت پادشاهان را یادآور شده و هشدار می‌دهد که آن همه خدم و حشم و قدرت و مکتب به حال آنان مفید نیفتاد و جملگی به کام مرگ فرو غطیدند:

أین الملوک و أین ما جمعوا و ما	نَخْرُوهُ مِنْ نَهَبِ الْمَتَاعِ النَّاهِبِ
کأنوا لیوثَ حَفَّیةٍ لکنهم	سکنوا غیاضَ أَسِنَّةٍ وَ قَوَاضِبِ
قَصَفَتْهُمُ ریحُ الرِّدی و رمتهم	کَفُّ الْمَنُونِ بِکُلِّ سَهْمِ صَائِبِ

(البیری، ۱۹۷۶: ۱۱۵)

ترجمه: کجایند پادشاهان و دارایی‌ها و زرهایی که انباشته بودند. / شیران در پرده بودند لیکن در بیشه‌زاری از سرنیزه‌ها و شمشیرها (پاسبانان) منزل داشتند. / آماج باد هلاکت قرار

گرفتند و دست مرگ آنها را هدف تیر خود قرار داد.

البیری ابیات بالا را با پرسش از جاه و مقام پادشاهان و مالاندوزی آنان و زوال و تباهی اندوخته‌هایشان آغاز کرده است و آنان را شیرانی توصیف می‌کند که اکنون به کام مرگ فرورفته‌اند، و برای به تصویر کشیدن این امر از استعاره‌های «قصفتهم ریح الردی» و «رمتهم کف المنون» کمک گرفته است.

البیری نیز چون سنایی گاه با لحن نرم و ملایم به پند و اندرز پادشاهان می‌پردازد و فرجام کار آنان را که همانا مرگ و بر باد رفتن تاج و تخت است، یادآور می‌شود:

و مِن مَلِكِ كَانِ السُّرُورُ مِهَادَةً مَعَ الْأَنْسَاتِ الْخُرْدِ الْخَفِرَاتِ
غَدَا لَا يَذُودُ الدُّودَ عَن حُرِّ وَجْهِهِ وَ كَانِ يَذُودُ الْأَسَدَ فِي الْأَجْمَاتِ
وَ عَوْدُ أَنْسَاءٍ مِّنْ ظِبَاءِ كِنَاسِهِ وَ آرَامِهِ بِالرُّقْشِ وَ الْحَشْرَاتِ
وَ صَارَ بَبْطِنِ الْأَرْضِ يَلْتَحِفُ الثَّرَى وَ كَانِ يَجُرُّ الْوَشَى وَ الْحَبْرَاتِ

(همان: ۵۳)

ترجمه: چه بسیار پادشاهی که با دوشیزگان خوبروی در کمال شادمانی و سرور به سر می‌برد،/ و اینک حتی نمی‌تواند کرم‌ها را از چهره‌اش دور کند؛ حال آنکه پیش از این شیران را از بیشه‌زارها می‌راند،/ و پس از انس و الفت با آهوصفتان خوبروی، با مارها و حشرات همنشین گشت،/ و روی در نقاب خاک کشید و جامه خاک بر تن کرد؛ حال آنکه پیش از این تنپوش او جامه‌هایی فاخر و رنگارنگ بود.

زندگی پادشاهان در دنیا سراسر شادی و سرور بود و در کنار زیبارویان پرده‌نشین به خوشی روزگار می‌گذرانند و هیچ شیرمردی توان ورود به حریم آنان را نداشت، اما پس از مرگ حتی توان کنار زدن کرم‌هایی را که بر سر و صورتشان لانه کرده‌اند، ندارند و به جای آن زیبارویان، همنشین انواع حشرات شده‌اند و به جای حریر و پرنیان در دل خاک بستر گزیده‌اند.

۴-۹. قناعت‌پیشگی

سنایی فقر و آرامش حاصل از آن را می‌ستاید و اضطراب اهل دنیا را ناشی از حرص و طمع آنان می‌داند و به دنبال سیم و زر و تعلقات دنیوی رفتن را عامل ترس و بیم می‌پندارد. در مقابل، بی‌تعلقی را مایه آرامش، آزادگی و سربلندی می‌داند و در مذمت مالاندوزی و

طمع‌ورزی می‌گوید:

ای همیشه دل به حرص و آز کرده
هیچ نندیشی که آخر چون بود فرجام
همت عالی بباید مرد را در هر دو کون
تا کند قصر مشید ربع و اطلال و دمن
داده یکباره عنان خود به دست اهرمن
اندر آن روزی که خواهد بود عرض
(سنایی، ۱۳۵۴: ۵۲۸-۵۲۹)

و نیز در مذمت مال‌اندوزی می‌گوید:

مال هست از درون دل چو مار
او چنان است کآب کشتی را
وز برون یار هم چو روز و چو شب
از درون مرگ و از برون مرکب
(همان: ۱۰۴۹)

البیری نیز در جای جای زهدیات خود، آدمی را به قناعت‌پیشگی و بسنده کردن به اندک قوت کفاف، دعوت می‌کند و می‌گوید:

فَقَدْ خُذَ الْكَفَافَ وَلَا تَكُنْ زَا فَضْلَةَ
وَدَعْ الْمَطَارِفَ وَالْمَطْيَى لِأَهْلِهَا
فَالْفَضْلُ تُسْأَلُ عَنْهُ أَيُّ سُؤَالٍ
وَأَقْنَعُ بِالْمَطَارِ وَأَبْسِ نِعَالٍ
فَهْمٌ وَأَنْتَ وَقَرْنَا وَغِنَاهُمْ
لَا يَسْتَقِرُّ وَلَا يَدُومُ بَحَالٍ
(البیری، ۱۹۷۶: ۴۰)

ترجمه: به‌قدر کفایت از مال دنیا برگیر و به دنبال زیاده‌خواهی مباش که گر زیادت مال‌یابی باید پاسخگوی آن باشی/ و جامه فاخر و مرکب را به اهل آن واگذار و به جامه‌ای ژنده و نعلینی بسنده کن./ نه آن‌ها و نه تو و نه فقر ما و نه ثروت آن‌ها ماندگار و پایدار نیست.

البیری قصیده زیبایی در این زمینه دارد که آن را خطاب به نویسنده هم‌عصر خود ابن ابی رجاء سروده که گفته شده به هنگام بیماری البیری به عیادت او آمده بود و با دیدن خانه محقر او آزرده‌خاطر شده و خانه‌ای در خور البیری به او پیشنهاد کرد (الدایه، ۱۹۸۷: ۱۵۹)

قَالُوا أَلَا تَسْتَجِدُّ بَيْتًا
فَقُلْتُ مَا زِلْكُمْ صَوَابًا
تَعَجِبُ مِنْ حُسْنِ الْبَيْتِ؟
حَفَشُ حَقِيرٌ لَمَنْ يَمُوتُ
وَلَوْ لَا شِتَاءٌ وَأَفْحُ قَيْظٍ؟
وِخُوفُ الْأَصِّ وَحَفْظُ قُوتِ
وَنَسْوَةٌ يَبْتَغِينَ سَتْرًا
بُنِيَتْ بُنْيَانًا عَنكَبُوتِ
(همان: ۷۶)

ترجمه: گفتند آیا خانه‌ای نمی‌سازی که از زیبایی آن خانه‌های دیگر به شگفت آیند؟/ گفتم این کار درستی نیست، هر کس بمیرد، منزلی (قبری) کوچک و محقر در انتظار اوست./ اگر سرمای زمستان و گرمای تابستان و ترس از دزد و نگهداری آذوقه‌ای نبود/ و زنان پرده‌نشین نبودند، خانه‌ای محقر چون خانه عنکبوت می‌ساختم.

۱۰. وجوه اشتراک و افتراق زهدیات سنایی و البیری

با اینکه زهد، یادآور عزلت و گوشه‌نشینی و رهبانیت است، اما زهدیات این دو شاعر خالی از توجه به جامعه و اهتمام به امور اجتماعی و سیاسی نیست. درحقیقت زهد در شعر این دو شاعر مجموعه‌ای ناظر به پرورش و تهذیب نفس به‌منظور ایفای نقش در جامعه است. مقصود اصلی هر دو شاعر از زهد و مفاهیم و مضامین متنوع آن زهد مرسوم که زهدی ظلم‌پذیر و بی‌تحرك است، نیست؛ بلکه مقصود این دو از زهد، زهدی است که هم مایه پویایی شعر و هم مایه پویایی اجتماع می‌شود و مسئولیت اجتماعی فرد در آن به بوتۀ فراموشی سپرده نمی‌شود. به عبارت دیگر حکیم سنایی و البیری، زهد را در هدفی بالاتر دیده و شناخته‌اند و آن اعتلای رؤیای زهد از خلوت‌نشینی و عزلت‌گزینی به سوی اجتماعی بودن و مسئولیت‌پذیر شدن است و در نتیجه همین دیدگاه بود که هر دو شاعر، صاحب نظرات صائب و سازنده در حوزه امور اجتماعی شدند. از دیگر وجوه اشتراک زهدیات سنایی و البیری و امتیاز آنان بر دیگر زهدیه‌سرایان، شجاعت آن‌ها در انتقاد از حاکمان و نهادهای فاسد زمانه است؛ این در حالی است که زهد بیشتر زهدیه‌سرایان، زهدی است گریزنده و ستم‌پذیر، ولی زهد این دو شاعر زهدی ستیزنده و بدون سازش و حرکت‌کننده بر مدار انتقادات اجتماعی است.

گسترده‌گی معانی، از جمله ویژگی‌های زهدیات سنایی است؛ تا جایی که حتی گاهی این گسترده‌گی معانی، زهدیات وی را به سوی معانی فلسفی سوق می‌دهد و باعث تأثیرگذاری شگرف بر مخاطب می‌شود. این در حالی است که به کارگیری الفاظ و عبارات ساده و عامه‌فهم و تکیه بر حوادث روزمره باعث شده که معانی تازه و نو در اشعار البیری چندان زمینه بروز و ظهور پیدا نکند که البته محدودیت فکری و هنری البیری و ذوق و قریحه متوسط او نیز در این مسئله بی‌تأثیر نبوده است.

زهدیات دو شاعر تنها شکوه و گلایه‌ای که غالباً از سر عجز باشد نیست، بلکه روح

متعالی و همت مردانه و عزت نفسی بزرگ در لابه‌لای ابیات آن‌ها نهفته است. شعر هر دو شاعر، برانگیزاننده احساسات و زنگ خطری نه‌تنها برای مردم زمانه خود، بلکه برای تمامی ناآگاهان در طول تاریخ است تا به خود آیند.

۱۱. وجوه اشتراک زبان شعری سنایی و البیری

نکته‌ای که در درجه اول نظر خواننده زهدیات البیری را جلب می‌کند، سادگی و صمیمیت آن است. در این مورد شعر البیری به شعر سعدی می‌ماند که زبانی سهل و ممتنع دارد، از این رو زبان شعری البیری از او شاعری عامه‌پسند ساخته است و این همان وجه اشتراک زبان شعری البیری و سنایی است. یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های زبان زهد و عرفان در هر دوره‌ای، سادگی بیش از حد واژگان است و از آنجا که مخاطبان این نوع شعر معمولاً مردم عادی هستند و هدف آن آموزش مبانی دینی و اخلاقی است، سنایی و البیری کوشیده‌اند مضامین زهد را با ساده‌ترین عبارات و الفاظ بیان کنند.

در مورد شیوه گفتار این دو شاعر نیز باید گفت سنایی در موضوعات مختلف مطرح شده، بیشتر از صیغه امر و نهی استفاده می‌کند که نمایانگر شدت علاقه او به هدایت مخاطب و اثرگذاری بر اوست و این علاقه نشان‌دهنده اعتماد و فخر وی به مقام و مرتبه عرفانی است و این شیوه بیان، باعث می‌شود که وی بیشتر در موضع حکیم جلوه‌گر شود؛ این در حالی است که البیری بیشتر از صیغه متکلم استفاده کرده و بیشتر از اینکه دیگران مورد خطاب وی باشند، نفس خود را مورد خطاب قرار داده است که این شیوه، بیانگر روحیه خاضع و فروتن او است.

در مورد تصویرآفرینی در زهدیات این دو شاعر نیز باید گفت که بیشترین و زیباترین تأثیرگذارترین تصویر آفرینی و پویاترین تصاویر، تصاویر مربوط به دنیا و مرگ در زهدیات این دو شاعر است و هر دو شاعر از تشبیهات و استعارات و کنایات متعددی بهره برده‌اند تا بتوانند تصویری همه‌جانبه از این دو مقوله به مخاطب ارائه دهند. می‌توان گفت این دو مقوله (مرگ و دنیا) اصلی‌ترین و مهم‌ترین مضمون و هدف مشترک تمامی زهدیه‌سرایان بوده که این دو شاعر نیز به صورت گسترده و متنوع به تبیین آن پرداخته‌اند و در جای‌جای زهدیات خود به رویگردانی از دنیا و روی آوردن به آخرت دعوت کرده‌اند.



۱۲. نتیجه‌گیری

از آنچه در این نوشتار ذکر شد، نتایج زیر به دست می‌آید:

سنایی در شعر زهد شاعر صاحب‌اندیشه‌ای است که توانسته اندیشه‌های ژرف و نکته‌های دلپذیر روحانی را در بافتی متناسب و موزون چنان بیان کند که نشان‌دهندهٔ مهارت او در ادای معانی و تسلط بر واژه‌ها و بیانی پخته و استادانه است؛ این در حالی است که البیری در مقایسه با سنایی چندان میدع به‌نظر نمی‌رسد. او با به کارگیری موضوعات مطرح‌شده در زهد و بیانی ساده و قابل‌فهم در پی تأثیرگذاری آنی و لحظه‌ای بر مخاطب است، به گونه‌ای که حتی گاهی زهدیات او به ورطهٔ ابتذال هم کشیده می‌شود؛ از این رو باید گفت البیری در حوزهٔ معانی و مضامین زهدی بیشتر از آنکه میدع باشد، پیرو و مقلد است.

هرچند نمی‌توان دیدگاه‌های اجتماعی این دو شاعر را در زهدیات آنان نادیده گرفت، اما باید گفت که با توجه به موضوعات و مضامین مطرح‌شده در زهدیات آن دو، سنایی بیشتر در نقش یک حکیم و البیری در نقش یک انقلابی‌نماین می‌شود، زیرا زبان شعر البیری در زهدیات، زبانی توفنده و پرخاشگر و پرحرارت است، در حالی که زبان سنایی در زهدیاتش یاد آور مواظ و پند و حکمت‌های حکیمان است. به عبارت دیگر باید گفت با اینکه هر دو شاعر، شعر را وسیلهٔ انتقال آرا و عقاید خود به جامعه قرار داده بودند، اما خط‌مشی سنایی در این زمینه بیشتر دینی و حکمی و خط‌مشی البیری سیاسی است و بعد عملی زهدیات البیری گسترده‌تر و قوی‌تر از زهدیات سنایی است.

در مورد نحوهٔ نگرش آن‌ها به دنیا و دل‌بستگی‌های آن باید گفت که هر دوی آن‌ها نگاهی منفی به دنیا دارند و بیشترین و زیباترین تصویرگری‌های آن‌ها، تصاویر مربوط به دنیا و مرگ است. هر دو از آرایه‌های تشبیه، استعاره و کنایه بهره برده‌اند تا بتوانند تصویری همه‌جانبه از این دو مقوله به مخاطب ارائه دهند. آن‌ها برای ملموس کردن تصاویر خود به دنیا و دل‌بستگی‌های آن تشخص می‌بخشند و از این رهگذر تصاویر آن‌ها حیات، پویایی، زیبایی و جذابیت یافته است.

۱۳. پی‌نوشت‌ها

1. P.Hazar

2. Bronil

3. ascetic poem

۴. ابراهیم بن مسعود بن سعد تجیبی (وفات ۴۵۹ هـ) معروف به ابواسحاق البیری، شاعر و فقیه اواخر عصر امویان در اندلس و دوره ملوک الطوائف به‌شمار می‌رود. شهرت او از یک سو به اعتبار اشعار زاهدانه و حکمت‌آمیز او است و از سوی دیگر به دلیل نقش او در سرکوب یهودیان غرناطه در سال (۴۵۹ هـ) است. او در منطقه حصن عقاب به دنیا آمد، سپس به البیره رفت و دیرزمانی در آن شهر اقامت گزید و به آن منسوب شد. او در البیره باقی ماند تا اینکه این شهر در آغاز سده پنجم در پی جنگ میان صنهاجه و مهاجمان ویران شد و به ناچار او به غرناطه مهاجرت کرد (الدایه: ۱۹۸۷، ۱۱۵). البیری در فقه و حدیث و قرأت به مقام استادی رسید و فقیهانی چون عبدالواحد بن عیسی همدانی و ابوحفص عمر بن خلف همدانی از شاگردان وی به‌شمار می‌روند.

۵. البیری مدتی در شهر غرناطه اقامت کرد. در آن زمان حاکم آنجا بادیس بن حبوس بود که شخصی یهودی به نام اسماعیل بن نغله را به وزارت گماشته بود. پس از او نیز فرزندش یوسف بن نغله به وزارت رسید و گفته شده که در زمان این وزیر تمامی مقدرات مسلمانان غرناطه به دست او افتاده بود و این امر باعث خشم البیری شد و بارها مردم را به قیام علیه این وزیر یهودی فرا خواند که در نهایت منجر به تبعید البیری از غرناطه شد. او دست از مبارزه برداشت و در این راه قصیده نونیه‌ای سرود که گفته شده این قصیده به شدت در مردم تأثیرگذار بود و باعث قیام آنها علیه یهودیان غرناطه شد که در نتیجه آن تعداد زیادی از یهودیان از جمله یوسف بن نغله کشته شدند و این اتفاق به سال ۴۶۹ هـ رخ داد. البیری قصیده خود را این‌گونه آغاز می‌کند:

أَلَا قُلْ لِّصَنْهَاجِيَّةٍ أَجْمَعِينَ بُدُورِ الزَّمَانِ وَأُسْدِ الْعَرِينِ

۱۴. منابع

- اسماعیل، عزالدین (۱۹۸۰). *فی الشعر العباسی الرؤیه و الفن*. قاهره: دارالمعارف.
- البیری، ابواسحاق (۱۹۷۶). *دیوان*. تحقیق محمد رضوان الدایه. بیروت: مؤسسه الرسالة.
- برونیل، بییر؛ کلود بیشوا و میثیل روسو. (۱۹۹۶). *ما الأدب المقارن؟*. ترجمه غسان السید. دمشق: دار علاءالدین.
- بورونی، علی (۱۳۸۴). «درآمدی بر شناخت مفهوم زهد». *نشریه فلسفه، کلام، عرفان اخلاق*. ش ۱ (پاییز). صص ۱۱۴-۱۳۵.

- ابن‌منظور، ابوالفضل جمال‌الدین محمدبن مکرم (۱۴۰۵). *لسان العرب*. قم: نشر ادب الحوزه.
- الدایه، محمدرضوان (۲۰۰۸). *المختار من الشعر الاندلسی*. بیروت: دارالفکر المعاصر.
- ----- (۱۹۸۷). *الأدب العربی فی الأندلس و المغرب*. دمشق: مطبعة جامعة دمشق.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. ج ۹. تهران: دانشگاه تهران.
- رضی، الشریف ابوالحسن (۱۳۸۱). *نهج‌البلاغه*. ترجمه علی‌اصغر فقیهی. ج ۶. قم: انتشارات مشرقین.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲). *با کاروان حله*. ج ۱۳. تهران: انتشارات علمی.
- سمیعی (گیلانی)، احمد (۱۳۸۶). «مضمون. مایه غالب و نماد». *نامه فرهنگستان*. س ۹. ش ۲ (پیاپی ۳۴). صص ۴۹-۵۹.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم (۱۳۸۸). *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*. تصحیح و مقدمه عزیزالله علیزاده. ج ۱. تهران: فردوس.
- ----- (۱۳۵۴). *دیوان*. به سعی و اهتمام مدرس رضوی. تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰). *تازیانه‌های سلوک*. ج ۳. تهران: آگاه.
- ضیف، شوقی (۱۹۵۲). *تاریخ الأدب العربی، عصر الدول و الامارات*. اندلس. الطبعة الثانية. قاهره: دارالمعارف.
- عباس، احسان (۱۹۶۲). *تاریخ الأدب العربی عصر الطوائف و المرابطين*. بیروت: دارالثقافة.
- یاحقی، محمدجعفر و مهدی پرهام (۱۳۸۷). «طلیعه شعر زهد در زبان فارسی». *نامه فرهنگستان*. ش ۲ (پیاپی ۳۸). صص ۲۵-۴۳.